



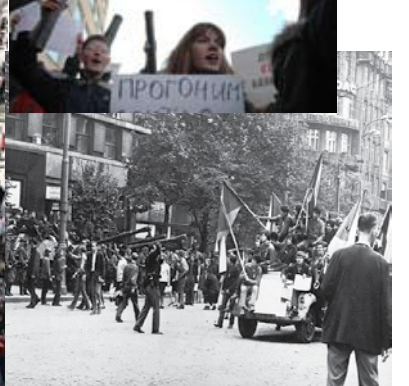
زنده باد حاکمیت مردم

چهارشنبه مهر ماه ۱۳۸۸

مرگ بر دیکتاتوری

در هنگامه ی امیدهای مردم و بیم های دیکتاتوری، با بی شمار جوان محصل و دانشجو

## اول ماه مهر آمد



برای عبور از سد فیلترینگ از فیلترشکن خیابان بهره بگیرید:

<http://xyaban.co.cc/>

نشریه خیابان را برای دوستانتان ارسال کنید. در صورت امکان، خیابان را پرینت گرفته و به دیگران برسانید.

گزارش ها و عکس های اعتراضات را به آدرس ایمیل خیابان بفرستید.

آرشیو خیابان را در این آدرس ببینید:

<http://issuu.com/xyaban>

### احضار بی بازگشت دانشجویان دانشگاه تهران به دفتر پیگیری وزارت اطلاعات

۳ دانشجوی دانشگاه تهران پس از مراجعه به دفتر پیگیری وزارت اطلاعات، روانه زندان اوین شدند.

به گزارش خبرنگار امیرکبیر ایوب نعمتی (دبیر شورای صنفی دانشگاه تهران)، محسن جعفری مقدم (عضو شورای مرکزی انجمن اسلامی دانشکده علوم اجتماعی) و علی رفاهی (دبیر شورای صنفی دانشکده علوم اجتماعی) از هفته گذشته در پی احضار به دفتر پیگیری وزارت اطلاعات بازداشت و به زندان اوین منتقل شده اند.

ایوب نعمتی دبیر شورای صنفی دانشگاه تهران شنبه هفته گذشته در اعتراض به دیوار کشی بین ساختمان های کوی دانشگاه تهران و اختصاص تعدادی از ساختمان های کوی دانشگاه به متاهلین با مدیریت دانشگاه درگیری لفظی پیدا کرده بود، که در پی این درگیری لفظی روز یکشنبه به دفتر پیگیری وزارت اطلاعات احضار و پس از مراجعه به دفتر پیگیری بازداشت و به زندان اوین منتقل شد.

علی رفاهی و محسن جعفری مقدم دو تن از ۱۶ دانشجوی احضار شده ی دانشکده علوم اجتماعی نیز روز سه شنبه به دفتر پیگیری وزارت اطلاعات مراجعه کرده و از آنجا به زندان اوین منتقل شدند.

محسن جعفری مقدم در تماس با خانواده و دوستان خود خبر از صدور وثیقه ی ۳۵ میلیونی برای خود داده است که علی رغم آماده بودن این وثیقه از فک بازداشت وی خودداری شده است.

بنا به گزارش خبرنگار امیرکبیر از اوایل شهریور ماه نزدیک به ۱۰۰ نفر از دانشجویان دانشگاه تهران در ارتباط با وقایع کوی دانشگاه به دفتر پیگیری وزارت اطلاعات و دادگاه انقلاب احضار شده اند که تاکنون تنها عده ی بسیار کمی از این افراد به این نهاد مراجعه کرده اند و بیم آن می رود که با مراجعه نفرت بیشتر شاهد بازداشت تعداد بیشتری از دانشجویان پیش از بازگشایی دانشگاه باشیم.

این در حالی است که با وجود اینکه هنوز کوی دانشگاه تهران شاهد حضور دانشجویان ساکن نشده است، مدیریت دانشگاه به تهدید علیه هرگونه اعتراض در کوی می پردازد. تهدید و بازداشت دانشجویان کوی دانشگاه تهران در حالی به طرز بی سابقه ای ادامه دارد، که مسئولین وزارت اطلاعات، وزارت کشور و قوه قضائیه عاملین و آمرین حمله کنندگان به کوی دانشگاه را مشخص نکرده و درصدد سرپوش نهادن بر جنایات افراد لباس شخصی هستند.

### اولین برنامه تلویزیون کارگران بر روی آنتن می رود

در اشغال مطلق خود داشت. امروز اما هیچ کس در دانشگاه بی تفاوت نیست. همینجا نقطه ی عزیمت ماست: سیاست سبز در روزهای اخیر بر نشان دادن ناراضیاتی از کودتا متمرکز است. این سیاست در تلاش است تا مشروعیت دولت کنونی را به چالش گرفته و آلترناتیو سیاسی خود را مشروع جلوه دهد. ترسیم علامت وی به رنگ سبز و شعارنویسی تاکتیک های فوری آن و سازمان دادن تحسن ها و تجمعات سبز در غایت تاکتیک های آن قرار دارد. این سیاست هنوز سردرگم است چرا که رهبران اصلاح طلب هنوز قادر به صورت بندی هدف کلان و راهبردی خود نشده اند. در این سیاست دانشجویان با خرده کاری منتظر باقی می مانند تا فرمان های آتی از مرکز فرماندهی صادر شود.

در سیاست ژرف اما راهبردی اصلی دانشجویان بازپس گیری دانشگاه از حاکمیت و از آن خود کردن آن است. دانشجویان دختری که در خوابگاه ها و فضای دانشگاه مورد تبعیض، تحقیر و سرکوب قرار می گیرند، با سازماندهی جمعی خود قدرت بی بنیاد حراست ها و مدیریت های دانشگاه را به چالش می گیرند و خود تعیین می کنند که قواعد و تنظیمات پوشش، رفتار، تعامل و غیره چگونه باید باشد. همبستگی جمعی آنها قدرت واقعی آنهاست برای بازپس گیری فضاهایی که در اصل به آنان متعلق است. عموم دانشجویان در دفاع از حق فعالیت صنفی و سیاسی خود سازمان می یابند و تیغ سرکوب و رعب را می شکنند. آنها برای آنچه می خواهند بخوانند نظر می دهند و در مقابل تحمیل سرفصل های ارتجاعی حوزه به دانشگاه مقاومت می کنند. آنها کنترل فضای خوابگاهی خود را به دست می گیرند و از محیط زیست خود در برابر فاشیست ها محافظت می کنند. آنها سمینارهای آزاد، دوره های فوق برنامه، حلقه های مطالعاتی و آکسیون ها و تجمعات خود را خود سازمان می دهند، محتوای آن را تعیین می کنند و از آن دفاع می کنند. با چنین راهبردی، هر گام که دیکتاتوری به عقب بنشیند، فضای دموکراتیک و آزادی خلق شده است که مانع از بازگشت دیکتاتورها می شود. خیانت و تعهد رهبران سیاسی، در خیانت و تعهد آنها به این تلاش های جمعی دانشجویان آشکار می شود.

چنین تلاشی بنیادهای یک فدراسیون یا سازمان سراسری دانشجویان کشور را پی می ریزد. تشکیلی که بر روی همگان باز است و گروه های مختلف با حفظ مواضع خود به عنوان فراکسیونی در آن فعالیت می کنند، و عموم دانشجویان را دربرمی گیرد و به همین دلیل به قدرت سازمان یافته ی دانشجویان برای عقب زدن دیکتاتوری و کسب آزادی بدل خواهد شد.

### ۱۰ ماه زندان و ۵ سال محرومیت از تحصیل برای نیما نحوی

می تواند با شورمندی و آرمان خواهی خود، حساسگری های کاسبکارانه ی جامعه ی دیکتاتوری زده را زایل کند. همچنین ستادی است که می تواند از انحراف و سازشکاری جنبش مردمی ممانعت کند و پایگاه آگاهی بخشی و دفاع از منافع سلب صداشدگان، بی سخنگویان و فرودستان باشد. دیکتاتوری نیز اهمیت این نبرد را با لرزه های خود نشان می دهد. یورش سازمان یافته به فعالین جنبش دانشجویی، پادگانی کردن مطلق دانشگاه، تسویه های گسترده و اسلامی سازی مکرر دانشگاه راهبردهای حاکمیت برای شکست مردم در سنگر دانشگاه است. نبرد در دانشگاه نبردی بر سر از آن خود کردن فضای دانشگاه است. حکومت تلاش می کند با تعیین سرفصل های درسی، گزینش دانشجویان، تحمیل جداسازی ها، منسوب کردن استادان جیره خور، کشاندن مراسم خود به درون فضای دانشگاه، اخراج سازی، تحمیل پراکندگی و پراکندن امواج ارتجاع به اهداف خود دست یابد. اما دانشجویان نیز همچون عموم مردم در آغاز انقلاب نوین خود، متوجه شده اند که برای غلبه بر دشمن، بایست فضاهای دانشگاهی را تسخیر کرد. آنها نمی ترسند. چرا که همه با هم هستند. آنها این قدرت را دارند که دست حاکمان را از فضای تحصیل و زیست خود کوتاه کنند. دانشگاه تاکنون مجموعه ای از کلاسها، فضاها، درب ها، راهروها، کتاب ها و بحث هایی سرد و حکومت زده ای بوده است که دانشجویان تنها از آنها گذر می کرده اند. مجموعه ای لبریز از جمعیت دانشجویان، که با اینحال در تسخیر حاکمان است. پیروزی در جنبش اما به معنای بازپس گیری این فضا از حاکمیت است. پیروزی به معنای تجمع بزرگ دانشجویی به نفع این یا آن رهبر سیاسی نیست. تجمعی که در پایان آن همه به موقعیت قبلی خود بازگردند و تنها عکس هایی از پرچم ها و پلاکاردها در رسانه ها منتشر شود. غلبه بر دیکتاتوری به معنای خلق فضاهای آزاد و اجتماعی است. بدون چنین آفرینشی، و بدون بازپس گیری دانشگاه از دیکتاتوری، تنها توهمی از پیروزی به جای می ماند.

#### سیاست سبز یا سیاست ژرف؟

مجمع های عظیم دانشگاهی در ایران میلیونها دانشجو و دهها هزار مدرس را در خود جای داده است. کارمندان و کارگران شاغل در این مجتمع ها را اگر بر این تعداد بیفزایید مشاهده می شود که حتی هزاران حراستی و بسیجی و آدم فروش حکومت در مقابل این جمعیت بسیار ناچیز است. جمهوری اسلامی دانشگاه را تنها بر بستر بی تفاوتی اکثریت می تواند در اشغال خود نگاه دارد. همچنان که خیابان ها را تنها تا قبل از حرکت جمعی خیابانی مردم

### احضار بی بازگشت دانشجویان دانشگاه تهران به دفتر پیگیری وزارت اطلاعات

#### دانشگاه؛ سیاست سبز و سیاست ژرف امیرک

دانشگاه هیچ گاه خانه گرم و نرم علم نبوده است. لاقدر در ایران. کوچه های بلندی بوده است که مبارزات و پیکارهای گوناگون، آن را شکل داده اند و سمت و سوی آن را تعیین بخشیده اند. میدان نبرد فشرده ای میان استبداد و آزادی، میان دیکتاتوری و خودگردانی، میان دانش سرکوب و کنترل از یکسو، و دانش رهایی از سوی دیگر. خیابان اصلی تاریخ سیاسی معاصر ایران.

جمهوری اسلامی با تسخیر دانشگاه ها قوام یافت. منظورم تنها تعطیلی دانشگاه ها در سال ۵۹ و حذف خشن پیشگامان جنبش دانشجویی از ایران نیست، که این خود نیز برهه ای تعیین کننده بود و مقاومت شجاعانه ی دانشجویانی که در برابر فاشیسم مذهبی خمینی ایستادند و جان باختند اما خموشانه تسلیم ضدانقلاب فرهنگی جمهوری اسلامی نشدند بر تارک تاریخ دانشگاه همچنان می درخشند، بلکه تعیین مکان نماز جمعه تهران در دانشگاه تهران بود که به خوبی نسبت میان دانشگاه و حاکمیت کنونی را برجسته می کند. تسخیر فضایی دانشگاه، شاید حتی مقدم بود بر تسخیر گفتگمانی جامعه و کودتای سیاسی نظامی ۶۰ و بستن فضای کلی جامعه. اسلامی سازی دانشگاه، بخش مهمی از به انقیاد کشیدن جامعه بود توسط بلوک بندی نوین قدرتی که می رفت بر گرده های انقلاب تازیانه زند.

بسط سریع قدرت حاکم به درون حیات دانشگاه تهران پاسخ خمینی و دارودسته ی خونریزش بود به آزادی، تنوع و غنای همگانی که انقلاب ۵۷ بر چمن های دانشگاه تهران گسترده بود. بردن نماز جمعه به صحن دانشگاه تهران در جهت کسب اطمینان از تسخیر فضای دانشگاه توسط نیروهای مرتجع مذهبی بود. روشن اندیشی احتمالی طالقانی و سابقه مبارزاتی او محملی موقتی بود. هدفی که روحانیت شیعه در ذهن می پروراند تحمیل نظام اندیشگی خود به ساختارهای مدرن دانشگاه بود. حضور هفتگی و پرشمار معتقدان به اسلام در فضایی که بستر اصلی تفکر انتقادی بود، و سخنرانی هفتگی منصوبین روحانی حکومت برای نشر ایده ها و افکار، به جای ترویج ایده ها و اندیشه ها توسط نیروهای دانشگاهی و مترقی، گام بلند حاکمیت بود برای دفن انقلاب.

اکنون و بار دیگر، دانشگاه به قلب جامعه تبدیل شده است. مردمی که در ۲۷ شهریور شعار می دادند «دانشگاه که باز بشه ایران قیامت می شه» اهمیت نبرد در دانشگاه را به خوبی حس می کنند. دانشگاه آن ستادی است که



## و اینک دانشگاه....

### آزاد رخشان

امسال بیش از نیم میلیون دانشجوی جدید درسال ۸۸ وارد دانشگاه‌ها می‌شوند و بدون شک این دانشجویان جدید‌الورود، با هر سال متفاوت خواهند بود. این تفاوت نه فقط در شرایط نوین دانشگاه‌ها و مراکز آموزشی، نه فقط به دلیل تهدیدها و فشارهایی که بیش از پیش توسط دولت کودتا بر دانشگاه‌ها بار می‌گردد، بلکه مهم‌تر از همه، به دلیل شرایط نوین سیاسی و اجتماعی ایران است.

دانشجویان نورسیده، که در بطن بحران سیاسی اخیر و در کوران مبارزات توده‌ای مردم علیه دیکتاتوری، کنکور ورود به دانشگاه‌ها را به انجام رساندند، در تمام طول تابستان، تصویری متفاوت از دانشگاه‌ها در ذهن‌های خود آفریده‌اند و شاید بتوان گفت، که این دانشجویان، با روحیه و اراده‌ای متمایز از هم مرتبه‌ای‌های خود در سال‌های گذشته پا به دانشگاه می‌نهند و از این رو، خیلی سریع‌تر برای انجام وظایف خود در ظرف جنبش پیشرو دانشجویی، آماده می‌شوند.

امسال برای فعالین دانشجویی که آغاز سال‌های تحصیلی پیش‌تر را دیده‌اند، غنیمتی خواهد بود؛ ورودی‌های امسال را دیگر نه می‌توان «بی تفاوت»، نه «غیر سیاسی» و نه «اومیزه» دانست؛ چرا که این دانشجویان، از متن یک بحران سیاسی خونین، مبارزه فراگیر اجتماعی علیه دیکتاتوری و با تجربه هم‌بستگی اجتماعی عمومی بین توده‌های مردم پا به دانشگاه‌ها می‌نهند؛ همه آن‌ها در خویشان دور و نزدیک، دوستان و آشنایانشان کسانی را داشته‌اند که متحمل هزینه‌هایی‌گاه‌گزارف در جریان اعتراضات خود گشته‌اند، سرکوب‌ها، کشتار، بازداشت‌ها و ضرب و شتم‌های خیابانی را به چشم دیده‌اند یا دست‌کم درباره آن شنیده‌اند، بیش از تمام عمرشان اخبار دیده‌اند و به سایت‌های خبری سرک کشیده‌اند، و از تاریخ سی ساله اخیر ایران چیزها دانسته‌اند؛ از انقلاب ۵۷ و ناگفته‌های آن شنیده‌اند و از «خاوران»؛ آن‌ها بخش قابل توجهی از بدنه جنبش اینترنتی برای اطلاع‌رسانی و پوشش اخبار مبارزات بوده‌اند، در خوف و رجای انقلاب فرهنگی دوم و خطر تعطیلی دانشگاه‌ها یا تعویق در بازگشایی آن‌به‌سر برده‌اند و...در یک جمله، در یکی از مهم‌ترین و بی‌سابقه‌ترین تحولات و بحران‌های سیاسی در سی سال گذشته سهم گشته‌اند، آن‌هم در آستانه ورود به دانشگاه، که کیفیتی متفاوت از حیات

اجتماعی آنان را رقم خواهد زد.

با این تفاسیر، دانشگاه‌ها امسال باید به استقبال نیروهای تازه نفسی بروند که قطعا از پایه‌های اساسی گسترش جنبش اعتراضی دانشجویان است. جنبشی که امروز بیش از پیش، نگاه‌های همه نیروهای سیاسی و توده مردم را به خود جلب کرده است، و از آن انتظار می‌رود، که در لحظه کنونی جنبش توده‌ای، صدای رسای اعتراضات مردم علیه دیکتاتوری و خواست آزادی و برابری باشد.

اکنون این بر عهده فعالین چپ و سوسیالیست است که در مقطع ویژه کنونی، وظیفه خود را در قبال دانشجویان جدیدالورود به دانشگاه‌ها به درستی انجام دهند.

دانشجویان چپ و سوسیالیست، ضرورتاً باید تاریخ مبارزات دانشجویی به ویژه در یک دهه گذشته را برای تازه‌واردین بازخوانی کنند. باید از بن بست اصلاح‌طلبی و سر برآوردن چپ در دانشگاه‌ها بگویند، از دستاوردهای دموکراتیک و آزادی‌های نسبی که در پرتو مبارزات طیف چپ جنبش دانشجویی برای دانشگاه‌ها به ارمغان آمد و به عوامل سرکوب دانشگاه‌ها تحمیل گردید.

معارف دینی آن سال نخواهند بود. سلسله وقایعی که از پی هم در دانشگاه نانتری روی داد و به درگیری دانشجویان چپ با دانشجویان راست‌گرا و گروه شبه نظامی اکسیدنت انجامید که عنوان می‌کردند «با قدرت آمده تا مارکسیسم را خرد کند». راستگرایان آماده نبردی تمام‌عیار بودند. رئیس دانشگاه اوضاع را جنونی روان‌پریشانه خواند و تصمیم گرفت تا دانشگاه را تا مدت نامعلومی تعطیل کند. در پایان روز سوم ۷۲ نیروی پلیس و تعداد نامعلومی جوان دانشجوی گردامه در سوربن در درگیری با پلیس مجروح شدند. ۶۰۰ تن دستگیر شدند و آنچه که در تاریخ وقایع می ۶۸ نامیده شد از این روز آغاز گشت. دانشجویان هر حرکت پلیس ضدشورش را پاسخ گفتند و لحظه‌ای در میان سیل حملات و گازهای اشک‌آور عقب نشینی نکردند. تمام رسانه‌ها و روزنامه‌ها از واکنش غیر منتظره دانشجویان گفتند و نوشتند. دولت این حادثه را به گروه کوچکی منتسب کرد. در روزهای پس از آن خمشی سراسر فرانسه، مدارس و کارخانه‌ها را فرا گرفت.

۶ می بیش از ۲۰ هزار نفر با شعار «مرگ بر سرکوبگر» و «رفقای ما را آزاد کنید» به سمت سوربن حرکت کردند. جمعیت را پلیس مورد حمله خشونت‌بار قرار داد. و این سرآغاز شدیدترین برخورد درگیری بود که پاریس پس از جنگ الجزایر به خود دیده بود. دختران به مانند پسران به صحنه آمده بودند. دانشجویان برای محافظت در برابر اشک‌آور اتومبیل‌ها را آتش زدند و با درست کردن زنجیره‌های انسانی و سنگرها با پلیس مقابله می‌کردند و در حالیکه زیر حملات وحشیانه باتوم پلیس بودند فریاد زنان به درگیری و زد و خورد می‌پرداختند. شب در حالی به پایان رسید که ۴۲۲ نفر دستگیر شده بودند.

روز بعد تظاهرکنندگان دو برابر شد که فقط دانشجویان نبودند. هزاران تن از کارگران جوان، دانش آموزان مدارس، معلمین و اساتید دانشگاه‌ها به آنان پیوسته بودند. روز بعد شایعه‌ای در گرفت که دولت قصد بازگشایی نانتری و سوربن را دارد. ۳۰ هزار دانشجو به مدت ۵ ساعت در سرتاسر پاریس دست به راهپیمایی می‌زنند.

پلیس در صفوف به هم فشرده از سوربن محافظت می‌کرد اما کرتیه لاتین در اختیار دانشجویان بود. «آنها شمار می‌دادند ما همه شورشی هستیم و پرچم‌های سیاه و سرخ در دست هزاران نفر به حرکت در می‌آمد. جمعه باردیگر جمعیت گسترده‌ای می‌خواست در طول رودخانه تظاهرات کند. سنگرها برپا شد و سنت میکله و سوربن به اشغال دانشجویان در آمد همان شب هیبتی به سوربن فرستاده شد و پیشنهاد عقب نشینی پلیس از دانشگاه، باز شدن سوربن و آزادی زندانیان را مطرح شد. هیچ تضمینی



فعالین چپ و سوسیالیست باید از سنت خود در دانشگاه‌ها سخن بگویند، از سازشی که هرگز با جریانات حکومتی نکردند و بر خلاف نیروهای اصلاح‌طلب، هرگز زدوبند و بده‌بستان با حاکمیت را بر نتابیدند. باید از نشریات زنجیره‌ای، تلاش‌های شان در ایجاد تشکل‌های مستقل دانشجویی، پیگیری خواسته‌های صنفی دانشجویان، از برگزاری مراسم‌های ۸ مارس و اول ماه مه در دانشگاه‌ها بگویند و از پیوند استراتژیک و ناگسستگی شان با بیرون

برای آزادی زندانیان داده نشد.

دیگر کارگران نیز به جنبش اعتراضی دانشجویی پیوستند و اعتصابات و تظاهرات را در سراسر کشور به راه انداختند. وزیر آموزش اعلام کرد زندانیان آزاد و دانشگاه‌ها باز می‌شود اما این به تنهایی نتوانست جنبش را متوقف سازد.

«دانشجویان اعلام کردند سوربن را اشغال می‌کنند و به مراسم و تجمع ادامه خواهند داد این کار شبانه روز ادامه داد لذا سوربن همچنان بستر خواهد بود» تا روز شانزدهم ۵۰ کارخانه نیز به اشغال در آمد و روز هفدهم دویست هزار نفر در اعتصاب به سر می‌بردند. در ۵ روز آینده این تعداد به ده میلیون رسید. فرانسه از حرکت ایستاده بود. کار متوقف شد، کارخانه‌ها اشغال شده بود و بحث‌ها از کنترل خارج شده بود. مردم طی چند روز چنان تغییر کرده بودند که با هیچ روز از زندگی آن‌ها قابل مقایسه نبود. کسانی که تا دیروز خود را محافظه‌کار می‌نامیدند امروز از انقلاب سخن می‌راندند. در ۲۴ می دوگلد ملت را خطاب قرار داد. از ورود دانیل کوهن-بندت از رهبران دانشجویی به کشور ممانعت به عمل آمد. و مردم شبی دیگر را نیز در سنگرها گذراندند.

انقلاب بسیار نزدیک می‌نمود. هزاران نفر هر روز در خیابان‌ها بودند کمیته‌های اعتصاب بیش از پیش کنترل امور را در دست می‌گرفت و نطفه‌های نظامی‌الترناتیو در حال شکل‌گیری بود. تظاهرکنندگان خود با رهبری هماهنگ می‌توانستند الیزه را تسخیر کنند و قدرت را در دست بگیرند. اما چنان رهبری وجود نداشت. دو روز تمام اتحادیه‌ها با دولت درباره بهبود شرایط وارد مذاکره شدند. دستمزدها در این سال ۷درصد افزایش یافت حداقل دستمزدها ۳ برابر شد و اعتصابیون در طول اعتصاب نیمی از حقوق خود را دریافت می‌کردند. کارگران اما این توافق CGT را نپذیرفتند و نبرد را ادامه دادند. دوگلد در نطقی تلویزیونی کشور را در خطر دیکتاتوری کمونیسم دانست. و عنوان کرد کار باید از سر گرفته شود و انتخابات در ژوئن برگزار خواهد شد وگرنه دولت وضعیت فوق‌العاده اعلام خواهد کرد. عصر همان روز میلیون‌ها فرانسوی

دانشگاه و جنبش‌های پیشرو اجتماعی، به ویژه جنبش کارگری.

اکنون در دور جدید مبارزات دانشجویی، در مقطع حساس کنونی، دانشجویان چپ و سوسیالیست حامل سنتی هستند که لزوماً باید به دانشجویان جدیدالورود منتقل سازند.

آن‌ها باید شالوده‌های مبارزه علیه سرکوب و دیکتاتوری در دانشگاه‌ها را به این دانشجویان بشناسانند تا بتوانند در هنگامه تهدیدها و تعرضات دولت کودتا به دانشگاه، درستی تحلیل‌ها و تاکتیک‌هایشان را به ایشان اثبات نمایند و سنگر آزادی را تعریض و تقویت نمایند.

برای همه روشن است که از یک سو مبارزات دانشجویان تا چه حد برای جنبش توده‌ای ضد دیکتاتوری حائز اهمیت است و از سوی دیگر، رژیم سرکوبگر اسلامی و بازوان اجرایی دولت کودتا، چگونه برای پیشگیری و خاموش کردن آتش خشم دانشجویان و اعتراضات آنان خیز بر داشته‌اند.

اما علی‌رغم همه شایعات و زمزمه‌ها مبنی بر تعطیلی یا تعویق بازگشایی دانشگاه‌ها، به نظر می‌رسد که دانشگاه‌ها در اوایل مهرماه گشوده می‌شوند و بدیهی است که هرگونه تلاشی برای لگام‌زدن به دانشگاه، از محکومیت و اخراج و ستاره‌دار کردن فعالین دانشجویی و برخی اساتید گرفته تا تغییر سرفصل‌دروس و واحدهای درسی، تا اجرای طرح و آئین‌نامه عفاف!!! در دانشگاه‌ها و ایجاد شرایط فوق‌امینتی برای فعالیت‌های دانشجویی، تا چه حد سریع عکس‌العمل شدید دانشجویان را بر می‌انگیزد و سیستم کنترل علیه دولت کودتا عمل می‌نماید. چیزی که همه آن را پیش‌بینی می‌کنند.

در این میان، تنها آن‌چه که ضروری است، اتخاذ تاکتیک‌های مناسب با توجه به تحلیل دقیق از شرایط و منطبق با استراتژی اصلی نیروی مترقی در دانشگاه توسط توده دانشجویان است که فعالین چپ و سوسیالیست، وظیفه به انجام رساندن آن را بر عهده دارند.

با قدرت به خیابان‌ها ریختند. ارتش در نزدیکی پاریس مستقر شد. اما با بی‌برنامگی و کاهلی رهبران اتحادیه‌های کارگری و به ویژه رهبران احزاب کمونیست موقعیت انقلابی فروکش کرد.

در اوج چنان جنبش عظیمی کمونیست‌ها و کارگران می‌توانستند قدرت را در دست بگیرند. وقتی دوگلد کوشید ابتکار عمل را در دست گیرد با واکنشی از سوی آنان مواجه نشد. «وقتی دوگلد اعلام کرد که دولت در جای خود باقیست آنان فرونشسته بودند» اکنونمیست اول ژوئن ۱۹۶۸

پس از اعطا برخی امتیازات اقتصادی به کارگران، کار آرام آرام از سر گرفته شد و پلیس کم‌کم ساختمان‌های اشغال شده را تصرف کرد. اعضای عادی اتحادیه‌ها همچنان مقاومت می‌کردند حال آن‌که رهبران مردم را به از سرگیری کار تشویق می‌کردند. مقاومت با شدیدترین سرکوب‌ها مواجه شد و دو کارگر طی این درگیری‌ها کشته شدند. دولت بسیاری تشکل‌های دانشجویی و گروه‌های چپ را ممنوع اعلام کرد. دانشجویان ملی‌گرا برای جلوگیری از برخورد بیشتر تمام فعالیت‌های خیابانی را پایان دادند. جنبش به همان سرعت که رشد کرده بود فروکش کرد و به پایان خود نزدیک شد. گرچه برای عده‌ای از اعتصابیون وضعیت اقتصادی کاملاً متحول شد. اما فقر و زاغه‌ها که انقلاب را مشتعل کرده بود از بین نرفت. اعتصابات کارگری نه فقط برای معیشت که برای درمان بیماری‌های اجتماع، وضعیت فرهنگی موجود و انتقام از سرعت و سرکوب بود. و این آن دلایلی بود که جنبش را به انقلاب سوق داد. رهبری همه آن چیزی بود که جنبش بدان نیاز داشت اما خیانت‌های رهبران اتحادیه‌ها انقلاب را مدفون کرد. ۱۹۶۸ بزرگترین اعتصاب در طول تاریخ را شاهد بود. کارگران بدون این که متحمل شکستی شوند تنها با دریافت امتیاز به سر کار بازگشتند. می ۶۸ درس‌های بسیاری در خود به همراه داشت جنبشی که از دانشگاه آغاز شد و با خیزش طبقه کارگر به اوج خود رسید و در نهایت از انقلاب فاصله گرفت.





## میزگرد فعالان دانشجویی در رادیو دویچله

**خیابان** - متن زیر مصاحبه رادیو آلمان با مهدی عربشاهی از فعالین تحکیم وحدت و مهدی اللهیاری از دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب ایران در خصوص جنبش دانشجویی و تحولات اخیر است و در وبسایت این رادیو درج شده است. همچنین در این میزگرد فریدون احمدی از فعالین سابق دانشجویی نیز حضور داشته که به دلیل محدودیت صفحات، قادر به بازانتشار بحث های ایشان نشدیم.

آقای عربشاهی، سوالم را با شما شروع می‌کنم. پرسش اساسی که در وقایع بعد از انتخابات و اعتراضات بوجود آمده نسبت به نتایج انتخابات برای بسیاری از مردم مطرح بود، چرایی کم‌رنگ بودن حضور مستقل جنبش دانشجویی در اعتراضات بود. یعنی حضوری که خودش را معرفی بکند و نشان بدهد. علت این حضور کم‌رنگ چه بود؟

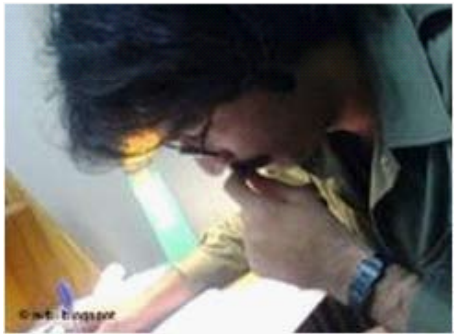
مهدی عربشاهی: می‌توانم بگویم وضعیت فضای سیاسی کشور ما پس از ۲۲ خرداد نسبت به پیش از آن تفاوت‌های زیادی پیدا کرد. یعنی مختصات فضای سیاست در ایران به طور کلی جابجا شد و دیگر با آن معیارها و ملاک‌هایی که قبل از آن فضای سیاسی- اجتماعی ایران را بررسی می‌کردیم، نمی‌توانستیم فضا را بررسی و تحلیل کنیم. من فکر می‌کنم این موردی که شما می‌گویید در مورد همه‌ی جنبش‌های اجتماعی صادق است. یعنی ما در یک دوره در ایران آن جنبش کلانی که مردم را بهم پیوند بدهد نداشتیم، بعد از دوره‌ی اصلاحات، جنبش‌های خرد مثل جنبش دانشجویی، جنبش زنان، جنبش‌های صنفی کارگران، معلمان و یا جنبش‌های هویت‌طلبی اقوام میدان‌دار بودند و در عرصه‌ی مبارزات سیاسی- اجتماعی حضور داشتند. اما وقتی جنبش کلانی مثل «جنبش سبز» شکل گرفت و بویژه در آن روزهای اول که خیلی پررنگ بود و مردم حضور پرشوری داشتند، نقش این جنبش‌های خاص کم‌رنگتر شد. یک دلیل این بود. دلیل دیگرش این بود که بعد از ۲۲ خرداد، یعنی عملاً زمانی که دانشگاه‌ها یا در فضای امتحانات هستند یا دوران تعطیلی دانشگاه‌ها فرامی‌رسد، فرصت زیادی هم برای شکل‌گیری فضای اعتراضی در داخل دانشگاه‌ها وجود نداشت. با این حال ما می‌بینیم حمله‌هایی که به دانشگاه شد، نظیر اتفاقی که در کوی دانشگاه افتاد، شاید به نوعی در تاریخ جنبش دانشجویی کم سابقه بود. یعنی به شدت هم تحت فشار بودند و نیروهای امنیتی و انتظامی این تصور را هم داشتند که با مهار دانشگاه می‌توانند کلیت حرکت را مهار بکنند. ولی چون حرکت، حرکتی بود که توده‌ای شده بود و به میان عامه‌ی مردم کشیده شده بود و مردم عادی را درگیر خودش کرده بود، این اتفاق نیفتاد و این باور کاملاً غلط بود و موفق نشدند کلیت حرکت را آن طور به خاموشی بکشانند.

آقای الهیاری، شما به‌عنوان یکی دیگر از فعالان جنبش دانشجویی در داخل ایران پاسخ‌تان به این سوال چیست؟ مهدی الهیاری: در این مورد تحلیل دانشجویان چپ با تحلیل دانشجویان دیگری که در عرصه‌ی دانشگاه‌ها فعالیت می‌کنند به طور بنیادی تفاوت می‌کند. به خاطر اینکه اتفاقاً یکی از نقدهای ما به این وقایع بعد از انتخابات در ایران، همین گم شدن جنبش‌های اجتماعی، مثل جنبش‌های کارگری، زنان، دانشجویی در حرکت‌های بعد از ۲۲ خرداد بود و اینکه این جنبش‌ها نتوانستند، حال به دلایل متفاوت، آن نقشی را ایفا کنند که باید ایفا می‌کردند. از دید جنبش چپ دانشجویی، همیشه یکسری تضادهای اصلی در درون جامعه فعالند. مثل تضاد کارمزدی سرمایه و تبعیض جنسیتی، و این تضادها هستند که حل شدن یا منحل شدنشان می‌تواند خاصیت رهایی‌بخشی در جامعه داشته باشد. جنبش سبزی که بعد از ۲۲ خرداد یا قبلش در صحنه‌ی سیاست ایران ظهور کرد، البته ریشه‌ها و بن‌مایه‌هایش در سالیان گذشته وجود داشت، ولی به صورت آکسیون‌نویستی و علنی در سطح جامعه ما آن را در ۲۲ خرداد دیدیم. این جنبش بر پایه‌ی تضاد موجود در درون

هفت تیر در چند سال پیش با سرکوب گسترده مواجه شد و چه جنبش کارگری که نمودش در اول ماه مه امسال در پارک لاله خود را نشان داد که ۲۰۰ نفر از فعالین کارگری دستگیر شدند. به نظر من احیای این جنبش‌های اجتماعی در سرتیتر و اولویت پراتیک (عملی) این فعالین جنبش‌ها قرار می‌گیرد.

قرار می‌گیرد یا باید قرار بگیرد؟ چون بین این دو فرق است. شما پیشنهاد می‌کنید یا این که پیش‌بینی می‌کنید که این کار انجام می‌شود؟

مهدی الهیاری: اولاً باید قرار بگیرد و در وهله‌ی دوم به نظر من این جنبش در سطح وسیعی به این سمت حرکت خواهد کرد. همان طور که آقای عربشاهی گفتند، سال تحصیلی امسال با سالهای تحصیلی گذشته فرق می‌کند. ولی از دید من به این معنا نیست که حرکت‌های آکسیون‌نویستی رشد پیدا خواهد کرد یا این که ما شاهد حرکت‌هایی علنی در سطح دانشگاه و در سطح وسیع خواهیم بود. منظور من این نیست. ولی در بین توده‌های دانشجویی اولاً سیاسی شدن یک امر بسیار شایع شده است، بخصوص دانشجویان سال اولی که از دبیرستان به دانشگاه پا می‌گذارند. در سالهای گذشته به این صورت بود که این دانشجویان باید در محیط دانشگاه سیاسی می‌شدند، ولی الان چیزی که اتفاق افتاده این است که دانشجویان دبیرستانی سیاسی شده وارد دانشگاه خواهند شد و این یک تفاوت بسیار عمیقی را با سالهای گذشته ایجاد می‌کند. در وهله‌ی بعد از دید من توده‌های دانشجویی به سمت رادیکالیسم حرکت خواهند کرد که این رادیکالیسم به نظر من از واقعیت سیاست در جامعه‌ی امروز ایران بلند می‌شود و از شکست بسیاری از آلترناتیو‌هایی که در سطح جامعه‌ی سیاسی ایران فعال بوده‌اند. به نظر من از یکطرف پیروزی جناح اصولگرا و از طرف دیگر بحرانی که یک بحران ماهیتی در لیبرالیسم ایرانی است و در جنبش اجتماعی هم نمایندگان خاص خودش را دارد، این بحران لیبرالیسم در شرایط کنونی ایران از عواملی است که باعث می‌شود در



سال تحصیلی آینده ما با رادیکالیزه شدن دانشجویان مواجه شویم. ولی این رادیکالیزه شدن، همان طور که گفتیم، به معنای رشد آکسیون‌نویسم در میان دانشجویان نخواهد بود. همان طور که از تحلیل‌هایی که سرداران سپاه در رابطه با دانشجویان کرده‌اند و از وقایعی که در این چند وقت اخیر اتفاق افتاده، دستگیری و تهدید و احضار فعالین دانشجویی به کمیته‌های انضباطی و دادگاه‌های انقلاب، ستاره‌دار کردن دانشجویان فعال که در مقطع کارشناسی ارشد بسیاری از دانشجویان فعال ستاره‌دار شده‌اند و از ورود به دانشگاه هم منع شده‌اند و این که بسیاری از نشریات دانشجویی توقیف شده و یا این که هیأت تحریریه‌شان دستگیر شده‌اند و توان چاپ این نشریه را در سطح دانشگاه ندارند همه اینها واقعیتی‌هایی‌است که ما در سال تحصیلی آینده با آن مواجه خواهیم بود. بنابراین رشد رادیکالیسم و سیاسی شدن در دانشگاه‌ها اتفاق است که در سال آینده می‌افتد و ما این را خواهیم دید. از طرف دیگر، شکست دیدگاه‌های راست در جامعه به نظر من ممکن است نوعی بهت‌زدگی و گیجی در بین فعالین دانشجویی و در بین توده‌ی دانشجویان ایجاد بکند و این احتیاج به یک فاصله‌ی زمانی دارد تا به سمت حرکت‌های برنامه‌ریزی‌شده‌تر و رادیکال‌تری برود و اینها را در قالب یک برنامه‌ی مشخص تئوریزه بکند.

هیجانی و عامی و تند بزنند و در شرایطی ممکن است به شدت آرام بشوند. به این خاطر من فکر می‌کنم فضای دانشگاه در مهرماه واقعاً قابل پیش‌بینی نیست و مانند انبار باروتی خواهد بود که یک جرقه می‌تواند آن را منفجر کند. ولی این که آیا این جرقه زده خواهد شد یا نه، باز برای من چندان روشن نیست. تصور دیگری هم که دارم این که به‌رحال زمام کار از دست فعالین شناخته‌شده‌ی دانشجویی در سالهای گذشته یک مقدار خارج خواهد بود. همانطور که گفتیم، این فشارهای شدیدی که از طرف نیروهای امنیتی دارد می‌آید، در همین تابستان روزی نیست که در یکی از دانشگاه‌های کشور حدود ۳۰-۲۰ نفر از فعالین به کمیته‌ی انضباطی احضار نشوند و احکام انضباطی دریافت نکنند، طبیعتاً این افرادی که محروم از تحصیل می‌شوند، ممنوع‌الورود به دانشگاه هم خواهند شد. یا در سطح دیگر کسانی که فعالتر بودند و پرونده‌های قضایی داشتند، پرونده‌هایشان به جریان افتاده و حتا در دادگاه‌ها، من از آقای مؤمنی یاد می‌کنم که در ۱۰سال اخیر یکی از فعالان شناخته‌شده‌ی بودند که در رابطه با مسئله‌ی دانشگاه کار کرده‌اند و به نظر من دادگاه‌شان یک دادگاه نمادین بود. یعنی ایشان را به‌عنوان یکی از نمادهای جنبش دانشجویی به آنجا بردند تا به‌نوعی در فعالین شناخته‌شده‌ی دانشجویی ایجاد ارباب و تهدید کنند. بنابراین من فکر می‌کنم فعالین یک مقدار آن موقعیت قبلی را نخواهند داشت و این بدنه‌ی دانشجویی خواهد بود که میداندار خواهد شد، حالا به شکل‌های جدید و با سازمانده‌ی‌های جدید. تصور من این است که اگر این انتظارات سیاسی مردم از دانشگاه کمی بیش از حد باشد، احتمال دارد که به جنبش دانشجویی ضربه بزند. یعنی حالا یک فضای اعتراضی بوده، این فضا فروکش کرده است. نباید همه‌ی مسئولیت بازسازی و دوباره سازی آن فضا را برعهده‌ی جنبش دانشجویی نهاد.

آقای الهیاری، شما گفتید که از دید دانشجویان طیف چپ یکی از اشکالات بزرگ جنبش دانشجویی همین عدم حضور مستقل‌اش در حرکت اخیر بود. الان با این فرصت دو سه ماهه‌ای که جنبش دانشجویی داشته، هم بدنه‌ی جنبش و هم در سطح سران، برای این که تفکر کند و جایگاه خودش را در این جنبش پیدا بکند و البته از آنسو با فشار فزاینده‌ای که آقای عربشاهی هم به آن اشاره کردند بر سران جنبش دانشجویی وجود دارد. فکر می‌کنید این دو تناقض باهم می‌تواند اجازه بدهد که جنبش دانشجویی بعد از اول مهر آن خلأی را که شما به آن اشاره کردید پر بکند؟

مهدی الهیاری: همان طور که من در صحبت‌های قبلی‌ام گفتم، این که پایه حرکت‌های اجتماعی باید براساس جنبش‌های اجتماعی شکل بگیرد، از یک اصل علمی نشأت می‌گیرد که آن هم براساس تناقض‌ها و تضادهای فعال و زنده‌ای است که همیشه در سطح و زمینه‌ی اصلی و مادی جامعه به حرکت خودشان ادامه می‌دهند. اگر جنبش‌هایی که براساس سیاست کلان در جامعه شکل می‌گیرند پایه خودشان را از روی این تضادها و تناقض‌های پایه و فعال بردارند و بر روی یکسری تضادهای روئینایی استوار بکنند، به نظر من این جنبش‌ها دچار نوعی آسیب و بیماری به نام نخیه‌گرایی و دگماتیسم تشکیلاتی می‌شوند و این دگماتیسم تشکیلاتی و نخیه‌گرایی، اصل خودرهایی جنبش‌های اجتماعی را نقض می‌کند. جنبش‌هایی اجتماعی که به نظر من در سطحی، خواسته‌های مشترک خیلی زیادی با همدیگر دارند، ولی این حوزه‌ی مشترکشان دلیل بر عدم استقلال نسبی این جنبش‌ها از همدیگر نمی‌شود. همان طور که گفتیم وظیفه‌ی فعالین این جنبش‌های اجتماعی احیای دوباره‌ی جنبش‌هایی است که در طول این چهار- پنج سال با سرکوبی گسترده مواجه شدند. چه جنبش دانشجویی که سرکوب آن به صورت خیلی گسترده در سال ۸۶ نمود پیدا کرد و چه جنبش زنان که در روز ۲۲ خرداد در میدان

جمهوری اسلامی به وجود آمد، یعنی تضاد بین ماهیت اسلام سیاسی و ماهیت جمهوری اسلامی با منطق سود و سرمایه در سطح متعارف در جهان. همان طور که گفتیم، این جنبش به صورت علنی در هفته‌های قبل از انتخابات و بعد از آن بروز کرد و گرنه بن‌مایه‌هایش در تاریخ جمهوری اسلامی وجود داشت. این تضاد به نظر ما تضادی نیست که بتواند برای اکثریت جامعه ایران پتانسیل رهایی‌بخشی را از حالت بالقوه به حالت بالفعل تبدیل بکند. این تضاد دقیقاً روز ۲۲ خرداد به نفع جناح اصولگرا در صحنه‌ی سیاست ایران حل شد که بیان سیاسی‌اش می‌شود «تعیین استراتژیک ادامه‌ی حیات جمهوری اسلامی». به نظر من اگر ما می‌خواهیم با تغییرات بنیادی در جامعه مواجه بشویم و بتوانیم این تغییرات را از حالت بالقوه به حالت بالفعل تبدیل بکنیم، وظیفه‌ی ما به‌عنوان فعالین جنبش دانشجویی احیای جنبش‌های اصیل است که به نظر من در ایران جنبش کارگری، جنبش زنان و جنبش دانشجویی از اصلی‌ترین این جنبش‌ها هستند و اگر امید به تغییر رادیکال و اساسی در سطح جامعه را هنوز می‌خواهیم زنده نگه‌داریم، باید دقیقاً بر روی همین جنبش‌ها سرمایه‌گذاری کنیم.

آقای عربشاهی اشاره کردید که یکی از دلایل حضور کم‌رنگتر جنبش دانشجویی در اعتراضات اخیر این بود که به تعطیلی دانشگاه‌ها برخورد. کمتر از یک‌هفته به بازگشایی دانشگاه‌ها باقی مانده است و درست یا غلط، مردم و در حقیقت بدنه‌ی «جنبش سبز» در ایران انتظارات خیلی زیادی از دانشجویان دارند و انگار همه چیز را به اول مهر و بازگشایی دانشگاه‌ها محول کرده‌اند. به نظر شما این انتظار بجاست؟



مهدی عربشاهی: تصور خود من در این زمینه این است که ما امسال با یک دانشگاه جدید روبه‌رو خواهیم بود. اگر خواهیم یک تقسیم‌بندی ضمنی در جنبش دانشجویی انجام بدهیم، می‌بینیم یک بخش فعالان شناخته‌شده‌ی دانشجویی بودند که در سالهای گذشته فعال بودند و حضور داشتند. این افراد تعدادشان معمولاً در هر دانشگاهی مشخص بود. اگر نگوئیم محدود، ولی به‌رحال مشخص بوده. این بخش در لابه‌لای فعالیت‌های اجتماعی خودش، تجربه‌ی نسبی کسب کرده و به شدت هم زیر ذره‌بین نهادهای امنیتی قرار گرفتند. بویژه امسال با توجه به نگرانی‌هایی که نهادهای امنیتی از بازگشایی دانشگاه‌ها دارند. اما یک بخش دیگر را می‌توانیم بدنه‌ی دانشجویی بگوئیم. بدنه‌ی دو سه میلیونی دانشجویان کشور که معمولاً تا قبل از این خیلی خودش را درگیر فضای سیاسی و بحث‌های سیاسی- اجتماعی نمی‌کرده است. بدنه‌ی خاموشی که حالا امسال به شدت سیاسی شده است. یعنی وقایع ۲۲ خرداد اینها را مثل اکثریت جامعه به شدت سیاسی کرده است و احتمالاً آنها هم امسال به نقش‌آفرینی در فضای دانشگاه‌ها خواهند پرداخت. تعدادشان خیلی زیاد است و هم برای ما و هم برای نهادهای امنیتی و هم برای تحلیلگران، رفتار اینها ناشناخته است، این که چه رفتاری از خودشان بروز خواهند داد و به دلیل این که چندان هم تجربه‌ی کار عملی و پیگیر و مستمر سیاسی نداشته‌اند، طبیعتاً رفتارهایشان از ثبات برخوردار نیست. یعنی ممکن است در شرایطی دست به حرکت‌های بسیار

## جمهوری اسلامی و علوم انسانی

سعید فقیه

احمدی نژاد در مناظره با کروی‌ی به او گفت: رئیس‌جمهور باید خودش کارشناس ارشد باشد چراکه اگر احياناً دو کارشناس طرف مشورتش درباره موضوعی دو نظر متناقض بدهند آن وقت تکلیف چه می‌شود؟ «کارشناس ارشد» بودن رئیس‌جمهور مقدمه‌ای شد برای نابودی کارشناسان و کارشناسی، کاری که در ادامه ودر پی وقوع حوادثی که نیاز به ذکر آنها نیست به اعلام جنگ علیه علوم انسانی نیز انجامید، ابتدا در یکی از دادگاه های فرمایشی و سپس در بوق های رسانه ای چون کیهان و سرانجام در سخنان رسمی خامنه ای.

ترس حکومت اسلامی ایران که نه بر اساس سازوکارهای بوروکراتیک، قانونی و عقلانی دولتهای نوین که با اتکاء به سیستمی پدر سالارانه عمل می کند، از علوم انسانی و حتی علوم تجربی بی دلیل نیست. این علوم موجب شکل گیری پرسشهایی می شوند که سیستم سنتی اقتدار در حکومت اسلامی قادر به پاسخگویی به آنها نیست.

در این نوع از حکومت اقتدار به سبب احترام همگانی به سنتی مقدس بدست می آید (بدون هیچ محدودیت قانونی و مزاحمت قواعد رسمی). و زمانی که فرمانبران به افسانه های مقدس حکومتهای سنتی شک می کنند، اقتدار و مشروعیت این حکومتها به لرزه می افتد که پیامد آن اعمال زور و خشونت عریان از سوی حکومت بر تابعان خود است (که اتفاقاً آغاز نابودی آن حکومت نیز می باشد). مارکس وبر می گوید: هرگاه دیدیم نظامی افراد را به اطاعت وادار می‌کند، باید نتیجه بگیریم که مشروعیت رهبران یا صاحبان قدرت در چشم اتباع‌شان فاقد اعتبار شده است. یعنی شرط اقتدار هر آینه به مشروعیت شناخته شدن از طرف فرمانبران است.

در این میان نقش علوم انسانی ونیز تجربی در نقد و به چالش کشیدن افسانه های مقدس نقشی محوری و اساسی است. این علوم ترسی همراه با احترام را از بین می برد که همچون یک هاله حکومتهای سنتی و افسانه هایشان را فرا گرفته است. تصورکنیم که از احمدی نژاد بدون هاله اش چه برجا می ماند؟ ونیز از خامنه ای و کل این سیستم؟ و دقت کنیم بطور مثال به افسانه ای در قالب امام غایب و نیز نظارت مدام وی بر تمام مصوبات دولت احمدی نژاد!

پس بی دلیل نیست ترس حکومت اسلامی ایران از این علوم واقدامات عجولانه وخوشبختانه دیربنگام آنها، اقدام حکومت در مقابله با این تهدید چنان شتابزده در حال انجام است که در روزهای اخیر تعدادی از رشته های علوم انسانی اعلام شده در دفترچه کنکور کارشناسی ارشد از لیست رشته های ارایه شده حذف گردیده است آنهم پس از آنکه نام بسیاری را به عنوان قبول شدگان در این رشته ها اعلام کردند و حتی از آنان در آن رشته ها ثبت نام نموده اند. واکنون مقرر کرده اند ثبت نام شدگان و قبولی های آن رشته ها در رشته هایی به زعم حکومت مشابه اما بی خطر و اسلامی ادامه ی تحصیل بدهند، مثلاً پذیرفته شدگان رشته ی فلسفه با گرایش اخلاق باید الاهیات با گرایش اخلاق اسلامی بخوانند.

پرسش اینجاست که آیا حکومت اسلامی با چنین اقداماتی می تواند افسانه ها وهاله ی مقدس خود را حفظ نماید؟ آنهم در شرایطی که تحصیلات آکادمیک در ایران در پی حذف و اخراج اساتید دگردانیش به تمامی از اعتبار و اثر گذاری اجتماعی ساقط شده است و افراد برای کسب نیازهای آموزشی و اطلاعاتی خود به منابع و مراجع دیگری روی آورده اند.

## در برابر خصوصی سازی آموزش و علم چه باید کرد؟

شاید مهمترین توافق میان دو سویه ی حکومت، خصوصی سازی است. خصوصی سازی نه تنها در دولت رفسنجانی و خاتمی، که در دولت احمدی نژاد و حتی بسیاری از جریانات مخالف حاکمیت نیز محبوبیتی یکسان دارد. مسابقه بر سر آن است که هر یک مدعی است سرعت و گستره ی خصوصی سازی را بالاتر و وسیع تر می تواند پیش ببرد. اشتراک تمام آنها در این است که گروه هایی از جامعه را نمایندگی می کنند که خصوصی سازی به نفع آنهاست. در تفکر آنها همه چیز یک بنگاه است. بایست سودآور باشد و هزینه بر نباشد. دولت قرار است کوچک بشود تا جامعه از حالت رکود درآید. پس بیمارستان ها را به یک بنگاه تبدیل می کنند. کسی آن را از دولت می خرد و شروع می کند به پول درآوردن با آن. دانشگاه همین طور. احمق بی سوادى حتى می تواند مالک دانشگاهی شود و بسته های آموزشی را تولید انبوه کرده و بفروشد تا به قول حضرات جامعه رونق بگیرد. اتوبوس شرکت واحد را یکی دیگر می خرد و با آن پول درآوردن را شروع می کند.

البته می دانیم که در بنگاه ها تولید را مالکین انجام نمی دهند. کافی است پول داشته باشی تا از خط مشی سیاسی موجود بهره مند شوی. یک دانشگاه می خری، یا مرکزی آموزشی که پیمانکار دانشگاه پیام نور شده و دوره های اجباری اولیه را توزیع می کند. خریدار کم نیست. برای تولید بسته های دانشی هم دهها هزار فوق لیسانس و دکترای بیکار می توان موقتی استخدام کرد که باید سر ماه اجاره خانه بدهند. پس مالک محترم همان زمان که در رستوران های گران قیمت شمال شهر تهران، در حال بلعیدن است و هر چند دقیقه یکبار ریش خود را پاک می کند، تعدادی مدرس در کلاس های انبوه از جمعیت، در اتاق هایی که برای هر کاری طراحی شده به جز کلاس

# دانشگاه خیابانی؛ یک تجربه انقلابی

**خیابان- متن زیر مصاحبه مجله اینترنتی آرت کالت با یکی از سازمندان جوان دانشگاه خیابانی، ابتکاری در شهر پترزبورگ روسیه، است که در شماره ی ۱۷ این نشریه منتشر شده است.**

دانشگاه خیابانی چیست؟ به چه نوع نهادی ارجاع دارد؟ در چه موقعیتی این ایده طرح شد؟ چه کسی آن را پیشنهاد داد؟

مشارکت کنندگان شما چه کسانی هستند؟

لطفاً برای خوانندگان ما درباره ی ساختار این دانشگاه کمی توضیح دهید.

ارتباط شما با قدرت دولتی، دانشجویان و شهر چگونه است؟

پاول آرسنف:

مرا برای تأخیر در پاسخ به سئوالات ببخش. من درگیر امتحاناتم بودم. من نیز همچون بسیاری از اعضای دانشگاه خیابانی دانشجوی دانشگاه دولتی هستم. البته مطمئناً دانشگاه های کنونی در روسیه قادر به ارائه ی دانشی نیستند که ما به آن علاقه مندیم. از آنجا که بیشتر دانشگاه ها در این کشور خصوصی ( منظورم غیر دولتی است ) و پولی هستند تولید متخصصینی در حوزه هایی با بیشترین امکان موفقیت مالی در آینده در دستور کار آنهاست. به این دلیل حوزه دانش در این کشور همچون هر جای دیگری در جهان به زانده ای از ماشین سرمایه بدل شده است. دقیقاً همین ملاحظات مبنای تأسیس دانشگاه خیابانی بود. گروهی از دانشجویان تصمیم گرفتند که نه تنها علیه سطح، بلکه علیه کیفیت دریافت دانش اعتراض کنند. مطمئناً ما تجربه ی جوزف بویز و نهادی مشابه در دوران پروستریکا را نیز در خاطر داریم. اما برای ما تنها تولید دانش انتقادی بدیل مهم نیست بلکه بردن آن به فضای عمومی ( که در کشور ما به سرعت در حال آب شدن است ) نیز اهمیت زیادی داشت. به همین دلیل بعد از شماری از جلسات نظری، ما جلسات خود را به خیابان افسانه ای سولیانوی منتقل کردیم. مضامین بحث ها در طول هفته تعیین می شود. هر کس می تواند موضوعی را پیشنهاد بدهد. مثال هایی از مباحث تاکنونی ما از این قرارند: کنش های روزمره ی زبان قدرت، خردگرایی و رویه های دموکراسی، نقادی اجتماعی و عمل مستقیم.

آخرین تحول ما تبدیل مباحث به کنش هایی در فضای شهری بوده است که در ظاهر همچون آرت به نظر می رسند اما در حقیقت اهداف مستقیم اجتماعی دارند. ما در اعتراض به ادعاهای ملکی کلیسای روسیه نسبت به یکی از بهترین دانشکده های علوم انسانی مسکو کلیسای سنت ایساک را اشغال کرده و شعری ضد روحانی خواندیم. (/http://ru.youtube.com/watch?v=XkFyo۶۶pw۶۸



هواداران خصوصی سازی می گویند: بس است تنبلی ای جامعه. دولت کوچک و بخش خصوصی بزرگ دموکراسی می آورد. رونق می آورد. انگیزه و تحرک و خلاقیت تولید می کند. باز هم بگوییم؟

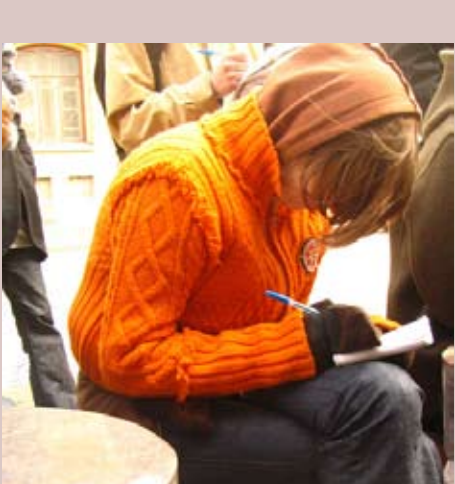
در مورد دموکراسی که براحتی می توان فضای دانشگاه های دولتی را با آزاد و یا این جدیدی ها مقایسه کرد. البته که مدیریت دانشگاه دموکراسی بیشتری در اختیار دارد تا هر کار می خواهد انجام دهد. درمورد رونق هم که نشان دادیم چه پررونق است این کسب و کار برای صاحبش. بی دلیل نیست که سالها کمپین بزرگی را از جانب حاکمان برای ترویج خصوصی سازی شاهدیم. اما آیا وقت آن نرسیده است تا جامعه، آن آدم های واقعی و کثیر که زیر بار این فرآیند له می شوند و از آموزش با کیفیت و تحصیل برابر بازمی مانند کمپین بزرگ خود را آغاز کنند؟

سیاست طبقات حاکم برای آموزش این است: خودگردانی مالی، دیکتاتوری آموزشی

کمپین دفاع از آموزش همگانی رایگان و آزاد باید این فرآیند را وارونه کند: خودگردانی آموزشی در دانشگاه ها، تأمین مالی دانشگاه ها از منابع مالیاتی و ثروت های همگانی



ای از نشریات دولتی چیزهای عجیبی را منتشر کردند. آنها علی رغم میل خود واکنش نشان دادند و در هر دو مورد موفقیت هایی کسب شد. دانشگاه علوم انسانی مسکو از ادعای کلیسا معاف شد و شهردار هر قول داد فضای تبلیغات در فضاهای عمومی را کاهش دهد. شهر به سرعت متوجه این ابتکار جدید دانشجویان شد. امری که نه حتی ایرانی ها بلکه برای روس ها نیز نامعمول است. هر هفته مشارکت کنندگان جدیدی به ما می پیوندند به خصوص وقتی که بحث های خود را نزدیک به یک دانشگاه دولتی برگزار می کنیم ( در سنت پترزبورگ ما شمار زیادی از این دانشگاه ها داریم ) علی رغم نگرش منفی مدیریت های تمام این دانشگاه ها. آنها حتی آگهی های ما را نیز پاره می کنند که در تالارهای سخنرانی و در و دیوار نصب می کنیم. ما هدف فرعی خود را آفرینش شبکه خودگردان دانشجویی در دانشگاه های موجود اعلام کردیم چرا که در مقابل خطر تبدیل شدن به یک پدیده ی خرده فرهنگی حساسیم. ما در حال حاضر تلاش داریم با گروه Od در مسکو و اکتیویست های محلی (dspa) همکاری کنیم. اینها عمده ترین جنبه های فعالیت ما بود.



دانشگاهی، مشغول تدریس شتابناک دروسی فوری اند و دانشجویان نیز هر چه تلاش می کنند، چیزی از سر و ته حرف های بی حوصله و خسته ی استاد دستگیرشان نمی شود. این وسط اما آمار دانشجویان بالا رفته است، هزینه های دولت کم شده است و جیب آن آقای محترم پولدار پرپولتر شده است. می بینید که هم برای دولت خوب است و هم برای کسانی که پول دارند یکی از این بنگاه ها در فرآیند خصوصی برای خود و خانواده محترمشان دست و پا کنند. البته وقتی می گوئیم دولت، منظورمان همین دولتی است که خودش یک بنگاه است. بنگاه خامنه ای و شرکا. نه دولتی که برآمده از مردم است و وظایفی اجتماعی برعهده دارد.

بله، این خصوصی سازی عجب چیزی است. دانشگاه را به آنی به ساندویچی هایدا تبدیل می کند. هر ساندویچ مدیریت اجرایی اما چه خوب و چه گران فروش می رود. دانش؟ کیفیت؟ حق جامعه برای برخورداری از آموزش رایگان؟ استخدای ثابت برای اساتید؟ امکانات و تجهیزات کتابخانه ای و آزمایشگاهی و ورزشی و تفریحی برای دانشجو؟ معلوم است که هنوز درست متوجه نشده اید.

## جنبش دانشجویی آمریکا در دهه ۶۰

کریس هارمن

کریس هارمن نظریه پرداز برجسته مارکسیست و از اعضای کمیته مرکزی حزب کارگران سوسیالیست (SWP) در بریتانیا است. این مطلب بخشی از مقاله بلند او تحت عنوان « خود‌انگیختگی، استراتژی و سیاست » \* است. وی در این مطلب ابتدا علل و زمینه های شکل گیری جنبشهای اعتراضی جدید و امکانات و پتانسیلهای آنان را مورد بررسی قرار می دهد و سپس گرایشها و چشم اندازهای موجود در بین این جنبشها ( اصلاح طلبها ، مستقلمها ، اصلاح طلبان رادیکال و گرایش انقلابی ) را تفکیک می کند. هارمن در پایان وضعیت این جنبشها را در برخی کشورها از نظر می گذراند. در قسمت زیر هارمن با اختصار تمام گوشه ای از تجربیات جنبش دانشجویی آمریکا در دهه ۶۰ را مرور می کند و با نکته سنجی تمام روندی را به تصویر می کشد که طی آن جنبشهای اعتراضی در برخورد با واقعیات سیاسی ، اصول و مسیرخود را تغییر می دهند و به اخذ و جذب انگاره هایی می پردازند که زمانی سر سختانه به نفی آنان برخاسته بودند. هارمن در حقیقت در صدد بیان این نکته است که حرکت این جنبشها در بستر واقعیات سیاسی جامعه سرمایه داری ، زمینه و بسترا برای پذیرش اندیشه های انقلابی فراهم می کند. منتها انقلابیون و گرایش انقلابی درون این جنبشها باید به آن سطح از آمادگی و تاثیرگذاری رسیده باشند که بتوانند از این موقعیت برای کسب هژمونی و به دست گرفتن رهبری استفاده کنند.

Chris Harman , Spotaneity.strategy \* and politics, International Socialism,octoberr ۲۰۰۴

سازمان عمده جنبش دانشجویی آمریکا، جامعه دانشجویان دموکرات (SDS)، فعالیت خود را با دشمنی شدید با آنچه که « سیاستهای قدیمی » می خواند، آغاز کرد. رویکرد سازمان در میثاق پایانی کنوانسیون شیکاگوی آن در ۱۹۶۹ چنین جلوه یافت :

« تا همین چند سال پیش ، SDS در اکثریت قاطع خود تمرکزستیز و ضد ایدئولوژی بود. عملگرایی همه آن چیزی بود که به واقع اهمیت داشت. مارکسیسم به عنوان « چپ

# پاورقی

**بیست سال کار مخفی در روسیه نوشته: سسیلیا بابروفسکایا**

**قسمت دهم**

یکبار لازم بود یک بسته اعلامیه را حمل کرده و مسائلی را با دو کارگر لوبوتینی در میان بگذارم. صبح در حالی که به اطراف خود نگاه می کردم به طرف ایستگاه شروع به حرکت کردم. وقتی که سوار قطار شدم متوجه مرد مظنونی که دارای بینی پهنی بود شدم او سوار واکن بعدی شد. هنگامی که در ایستگاه لوبوتن از قطار پیاده شدم او هم به پائین آمد به سکوتی که رفقای کارگر را قرار بود ببینم نظری انداختم آنها منتظرم بودند. از کنارشان گذشته و ظاهرا آنها را نادیده گرفتم. آنها فورا دریافتند که مسئله ای وجود دارد و هیچ گونه ابراز آشنائی با من نمودند به کافه ای رفته و فجانی چای سفارش دادم . در حالی که مشغول نوشیدن چای بودم فکر می کردم که بعد از آن باید چه کنم. در پشت میز دیگری همان نزدیکی رفقایم

<b>حمایت مالی شما یاری ارزنده ای است برای تداوم و ارتقای انتشار خیابان</b>	
نام بانک در سوئد	Nordea
نام دارنده حساب	Jens-Hugo Nyberg
account number: 155 69 28-8 SEK	
IBAN: SE41 9500 0099 6034 1556 9288	
BIC-Cod (SWIFT-adress): NDEASESS	

**شماره های پیشین خیابان را می توانید از این لینک نیز دانلود کنید**

http://www.negah.com/xyaban/XYABAN.



قدیم » رد می شد. طبقه کارگر ناموجود ، بلاموضوع یا خریداری شده ، تلقی می شد. سازماندهی ناحیه ای و دموکراسی مشارکتی مفاهیم کلیدی بودند که سازمان را تعریف می کردند.

چند ماه پس از تظاهرات عظیم ده هزار نفری در مقابل پنتاگون در اواخر ۱۹۶۷ ، SDS رادیکالیزه شد. اما همچنان « ایدئولوژی» را رد می کرد. در این مرحله ، جنبش شاهد انفجار انواع گوناگون ایده های آنارشистی همچون « یبیبی » ها (Yippies) ، « مادر قحبه ها » (Motherfuckers) و غیره بود – آنچه که امروز « استقلال طلبی » می خوانیم . اما بعد ، در پیامد حملات بی رحمانه پلیس به تظاهرکنندگان، در بیرون از تالار کنوانسیون حزب دموکرات در شیکاگو در ۱۹۶۸ و موج سرکوب دولتی که شامل تیراندازی منجر به قتل اعضای حزب « پلنگان سیاه » (Black Panthers) نیز شد ، فعالان چپ نو دریافتند که شعار « کار خودت را بکن !» دیگر کافی نیست.»

مبارزه علیه جنگ ویتنام و برای آزادی سیاهان، ماهیت دولت سرمایه داری آمریکا را

افشا کرد و به درک این [حقیقت]انجامید که باید آن را سرنگون کرد. جنبشی که به راه افتاد و از بسیاری جهات شبیه جنگ صلیبی آبر ایده آلیستی کودکان می نمود، به شکل فزاینده ای عبوس و جدی بود. مساله بسیار جدی شده بود . این امر جنبش رادیکال را واداشت تا خود – ودر نتیجه ایده هایش – را جدی تر بگیرد… همچنان که اعضای جنبش دانشجویی SDS به جستجوی تعاریف سیاسی طی این دوره از بی ثباتی سریع برآمدند ، نخستین تلاشهای آنها رنگ و طعم ایدئولوژی ستیز چپ نو را پیدا کرد . در یک روال ویژه ، هر مرحله تازه ای از جنبشهای در حال ظهور در جامعه آمریکا ، و هر مرحله جدیدی

نشسته و آجوج می خوردند و در پشت میز سومی مرد بینی پهن نشسته و او هم چای می نوشید. از بس که کل جریان مضحک به نظر می رسید نزدیک بود که با صدای بلند بخندم. با وجود این تا ورود قطار بعدی خارکف همانجا نشستم در حالی که بسته ی اعلامیه ها صحیح و سالم در زیر جوراب ها و لباس هایم پنهان گشته بود سوار قطار شدم.

وقتی به شهر رسیدم مرد بینی پهن دیده نمی شد. در شهر آن قدر پرسه زدم تا نزدیک بود از خستگی از پا بیفتم. سپس تصمیم گرفتم به منزل یکی از دوستانم که پرستاری بود در بیمارستان «جامعه پزشکی» در خیابان پوشکین زندگی می کرد بروم. در آنجا لقمه ای نان و یک فنجان چای صرف کردم . اعلامیه ها را در اتاق او پنهان نموده و وقتی که به اندازه ی کافی استراحت کردم به خانه برگشتم.

ولی این تازه اول کار بود آن شب به وسیله ی پلیس از خواب بیدار شدم. در بین آنها چشمم به همان مرد بینی پهن افتاد. آن قدر ناراحت شدم که تصور می کردم دارم خواب می بینم. بلافاصله به خود آمده و پی بردم که حقیقت تلخی است این بار نوبت من رسیده بود که به زندان روم. گوئی برایم عادت شده بود که مرتب خوش شانسى بیاورم. در ورشو فعالیت نموده بودم به خارج مسافرت کرده و کارهای بسیار مهم و خطرناک را در خارکف به مدت یک سال انجام داده بودیم و اکنون وقتش رسیده بود که این ها همه تلافی شوند. اما تمام این توجیهات فلسفی ام نمی توانست جلوی احساس تلخی را که با مشاهده از دست دادن آزادیم به من دست داده بود بگیرد. همه ی کسانی که برای اولین بار چنین چیزی را تجربه می کنند همین احساس من را دارند. و بدتر این که با دیدن قیافه ی خوشحال افسر پلیس بیشتر عصبانی می شدم. مادامی که اتاقم زیر و رو می شد او با بدله گوئی پرسید « خیلی ناراحت شدی؟ حتما فکر می کردی ماجرا مثل آن رمان فرانسوی اتفاق خواهد افتاد که افسر جوان و رشیدی رو به رویت ایستاده و می گوید :مادام گرچه این کار قلبم را می شکند اما چاره ای نیست به نام قانون تو را دستگیر می کنم.» سپس مشغول زیر و رو کردن کتا بهای روی میزم گشت . در حالی که کتاب ها ی «سرمایه » مارکس و «اقتصاد سیاسی» را در دست هایش می چرخاند گفت « سرمایه خیلی داری ولی فقط شصت کوپک در کیفیت است »

بقیه شب را مجبور شدم در ایستگاه پلیس بگذرانم جایی که یک فاحشه مست با آخرین توانش فریاد می کشید تا موقعی که اشعه های نوازش کننده ی طلوع آفتاب همه

از بروز بحران ، بمثابه یک ویژگی ابدی جهان تحلیل می شد… به زودی « ایدئولوژی ستیزی » به عنوان یک ایدئولوژی ، تبدیل به « جستجوی یک ایدئولوژی» بمثابه یک ایدئولوژی شد. این افسانه رواج یافت که SDS بنا به تجربه خود در آستانه شکل بخشیدن به یک سنتز سیاسی ویژه و اساسا نوین آمریکایی است. زمانی که معلوم شد که این سنتز محلی و فراگیر قرار نیست نمایان شود ، جنبش شروع به جستجوی چشم اندازهای وارداتی کرد .

در این برهه گروهی وارد SDS شدند که ظاهرا ایدئولوژی مورد نظر را ارائه می کردند: سازمان جزم گرای مائوئیستی– استالینیستی کارگران پیشرو(PL).

« واکنش اولیه اعضای بومی SDS به آنها بسیار خصمانه بود » اما به زودی معلوم شد که « دست کم مجهز بودن اسمی PL به یک جهان بینی منسجم امتیازی مهم است »، و چنین می نمود که این سازمان پاسخی محکم و منسجم به شرایط رو به وخامتی داشت که چپ نو خود را گرفتار آن می دید. تنها راهی که رهبری حاکم SDS – و هزاران تن از پیروانشان – می توانستند از طریق آن به این وضع واکنش نشان دهند این بود که خود به شکل فزاینده ای مواضع سخت تری اتخاذ کنند. در کنوانسیون ۱۹۶۹ ، برخی از اعضا موضع سیاسیشان همان چیزی بود که اکنون آن را به عنوان سیاست « استقلال طلبی » \* تعریف می کنیم و از یک یا دو روایت «مارکسیسم » استالینی شده استقبال و دفاع کردند. آنگاه که چهره واقعی امپریالیسم آمریکا روشن شد، مردم خواستار جنگ شدند – و جنگ به معنای جنگ ایده ها و تشکیلات بود . تراژدی این بود که چپ مارکسیست واقعی که بسیار کم شمار بود ( و اشتباهات خود را داشت) ، عرصه را برای کسانی گشود که ایده ها و تشکیلات آنها اساسا غلط بود.

\* « استقلال طلبی » (Autonomism) عنوانی است که هارمن برای آن گرایشهای حاضر در جنبشهای اجتماعی اعتراضی بر می گزیند که علی رغم تنوع شیوه های فعالیت ، دو ویژگی مشترک دارند : نخست مردود شماردن سازش و مانورهای سیاست رسمی و اصلاح طلبی ناظر بر آن و دوم رد سازماندهی انقلابی حول هدفهای استراتژیک که در تضاد با نظام به طور کلی قرار دارد .

چیز آرامش بخشید. در جلوی چشمانم آن زن حوله ای از یک پلیس در حال انجام وظیفه دزدید. مردی با ریش متمایل به قرمز که کت فراک خوش دوختی به تن داشت در تمام طول شب بالا و پائین می رفت و قدم می زد . با زمزمه های احترام آمیزی افراد پلیس به یکدیگر اشاره نمودند که این مرد به جرم اختلاس اموال دولت دستگیر شده است.

صبح زود به یکی از زندان های معروف خارکف منتقل شدم . رئیس زندان در آن هنگام ستوان سرهنگ دیخوف که خط ریش هایش ، چشمان لوچ و حالت جانی ماندنش مرا به یاد کلید داران زندان می انداخت که میلتنس به خوبی وصفشان کرده است. دیخوف دو سرباز قابل اعتماد داشت، استوانیک و ملینک آنها به نوبت در راهروی مخفی کشیک می دادند. از این راهروی باریک و تاریک با سلول هائی که در دو طرفش قرار داشت و به حق اسم مخفی به خود گرفته بود هیچ صدائی را به داخل راه نمی داد.

استانیک و ملینک عجیب خوب تربیت گشته بودند. آنها ترجیح می دادند بمیرند ولی جواب سؤالات مرا ندهند. هرکس بعد از مدتی زندان ماندن آرزو دارد بتواند صدای خودش را بشنود و من هم سعی نمودم صحبت با ملینک یا استانیک را باز کنم ولی بی فایده بود. هر روز ساعت شش تخت خواب الواری و تشکم را جمع کرده و به دیوار می بستند . نیمکت ومیز هم به همین صورت به دیوار بسته بود . از آنجائی که قد کتاهئی داشتم برایم مشکل بود که خود را به آستانه ی پنجره ی بلندی که وجود داشت برسانم و احتمالا گوشه ای از آسمان را ببینم. در تمام مدت روز نمی توانستم دراز بکشم چون تختخوابم فقط در ساعت ۶ بعدالظهر پائین آورده می شد. در حدود پانزده بیست دقیقه ای در گوشه ی پرتی از حیاط زندان اجازه داشتیم قدم بزینم. در انتهای حیاط پاسگاه مرد نگهبان قرار داشت ، پشت سرم نگهبان دیگری که مطلقا ساکت بود قدم می زد.

بر خلاف تمام آن شرایط بد ما یک زندگی اجتماعی را در آن راهرو مخفی می گذراندیم. ضربه زدن های مشتاقانه ای که علامت رمزمان بود در تمام طول روز ادامه داشت. حتی در مستراح هم برای یکدیگر یادداشت می گذاشتیم. به طور مثال یادداشت هایی که برای من گذاشته می شد به اسم کلاغ زاغی بود هر بار که نگهبان مرا به مستراح هدایت می کرد در میان لوله های آب به دنبال نامه های به اسم کلاغ زاغی می گشتم.

ادامه دارد …

.....

## یک نیروی ضعیف چگونه می تواند بر نیرویی قوی تر از خودش پیروز شود؟

## بخش سوم احمد پوری

**دگم تقدس به کجا می انجامد؟**

زمانی که یک تئوری، ایدئولوژی، دین یا تاکتیک خاصی را مقدس اعلام می کنیم به این مفهوم است که مردم دیگر بحق شک کردن، انتقاد کردن و اصلاح این امور را ندارند بزبان دیگر مقدس ترین چیزها در حقیقت ضعیف ترین ها هستند، که تاب انتقاد را ندارند. علم تنها شمشیری است که با انتقاد زنگش زوده شده و تیز تر می شود. علم با اصلاح دائمی خود بیشتر و بهتر به مردم خدمت می کند. شک در هر تئوری علمی موجب پیشرفت، درک عمیق تر و بهتر انسان می شود. شک در ادیان موجب کفر و دلالت دائمی می شود! شک در قدرت و نظام دیکتاتوری موجب خیانت به مقدسات نظام شده و او را از تمامی حقوق انسانی محروم کرده مستحق هر گونه مجازات می شمارند! با اظهار ندامت و توبه، شکنجه و تجاوز قطع نمی شود. تا روزی ادمه خواهدیافت که از هر گونه شخصیت انسانی تهی شده، شکنجه بازجویان را نعمت الهی برای رستگاری در این دنیا و آن دنیا بشمارند و عاشقانه به وجود بازجویان،معتقدات و دستوراتشان عشق بورزند!

حالا نتیجه تقدس و ماورائیت بخشیدن به تئوری مبارزه مسالمت آمیز را در نزد دانشمند و ایران شناس بزرک آقای حمید دباشی ملاحظه بفرمائید!

« شما به عرفان اسلامی که نگاه می کنید، متوجه می شوید که در واقع ترس کلامی و فقهی از خدا در آن تبدیل به عشق و محبت عرفانی نسبت به خدا می شود. ... باید این قصه‌ها را مدام باز خوانی کرد. باید به عرفان برگشت و البته بدیهی است که منظورم این نیست که در دام عرفان بیافتیم ...

الان فیلم گاندی از Richard Attenborough را همه باید دور هم جمع شویم و تماشا کنیم. این فیلم صحنه‌ای دارد که در آن حدود ۵۰ نفر کارگر جلوی کارخانه‌ای ایستاده اند. پلیس می‌آید یک ردیف را چماق می‌زند، ردیف اول می‌افتند، بعد پلیس چماق به دست می‌رود سراغ ردیف بعدی، باز چماق می‌زنند و می‌روند سراغ ردیف سوم. همه را لت و پار می‌کنند. در پلان بعد ما خبرنگار آمریکائی را می‌بینیم که گوشی را بر می‌دارد و می‌گوید هر برتری اخلاقی که غرب داشت در این لحظه تمام شد و رفت و این مشابه شرایط امروز ایران است. این فیلم را باید بارها تماشا کرد و با شرایط بومی ایران تطبیق داد.»

این برخورد، بررسی علمی و تاریخی مسئله را به سطح اخلاقیات ازلی و ابدی مذهبی تنزل می دهد. فراموش می کنند که حتی برای اصلاح این رژیم احمدی نژادها و قداره بندانشان باید جای خود را به موسوی یا کروبی و طرفدارنشان بدهند. بزبان دیگر مسئله پایشن کشیدن این افراد از موضع قدرت است. با توجه به ماهیت توتالیتر و بنیادگرای این رژیم مذهبی، کناره گیری از قدرت با بحث و استدلال امکان پذیر نیست. باید دریچه ذهنمان را به راه کارهای دیگر باز کنیم تا هزینه تغییرات را به حداقل برسانیم.

هرگونه برخورد غیر علمی، اغراق آمیز و تقدس بخشیدن به یک شیوه خاص مبارزه، تنها موجب کشتار بیشتر توده ها خواهد شد. براستی چرا این استادان بزرگ، روش علمی خود را که هر روز در دانشگاه بکار می برند، در جنبش های اجتماعی و مبارزات طبقاتی فراموش می کنند؟

راه توده ها برای کسب آگاهی و نیل به پیروزی از طریق شکستن دگم ها، بت های مقدس و خرافات می گذرد. اپوزیسیون بدون تجدید تعریف موقعیت خود در هر شرایط جدید، بدون گذر از خود و دگم های حاکم نمی تواند رسالت تاریخی خود را ایفا کند.

ادامه دارد...

